

شیرکوهستان

زندگی نامه و خاطرات سردار شهید مهدی خندان



گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه علمی جمعی اسلامی ایران



عنوان و نام پدیدآور: شیر کوهستان: زندگینامه و خاطرات سردار شهید مهدی خندان / گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی
مشخصات نشر: تهران: نشر: ۲۰۸ ص: مصور، عکس.
شابک: 978-600-7841-14-3
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
عنوان دیگر: زندگینامه و خاطرات سردار شهید مهدی خندان
موضوع: خندان، مهدی، ۱۳۴۰-۱۳۶۲.
موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ -- شهیدان -- خاطرات
موضوع: شهیدان -- ایران -- بازماندگان -- خاطرات
رده بندی کنگره: DSR۱۶۲۶/خ۸۴۹/۱۳۹۴
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۴۳-۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۴۰۹۰۹۲۲

شیر کوهستان

زندگینامه و خاطرات سردار شهید مهدی خندان

گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی

ناشر: نشرات شهید ابراهیم هادی

نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

بازسازی تصاویر متن: دکتر: اتلیه امینان

لیتوگرافی: سحر، چاپ و صحافی: قدیانی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۴۱-۱۴-۳

قیمت: ۷۵۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است.

گروه شهیدهای به هیچ نهاد و ارگان دولتی وابستگی نداشته و تلاش دارد در راستای گسترش فرهنگ ایثار و معنویت قدم بردارد. ان شاء الله

نشانی ناشر: بزرگراه شهید محلاتی، خیابان شهید صفری، نبش کوچه شهید نوری، پلاک ۲
تلفکس: ۳۳۰۳۱۴۷
مركز پخش و ارتباط با گروه فرهنگی و انتشارات شهید ابراهیم هادی

۰۹۱۲۷۷۶۱۶۴۱

مركز پخش شماره (۲): خیابان انقلاب، خیابان وحید نظری، بین فخر رازی و دانشگاه، پلاک ۶۵، طبقه سوم، واحد ۷
همه سرگران گروه شهیدهای در شهرستانها (مركز پخش):
قم: پاساژ قدس و فروشگاه حرم / اسفهان: فروشگاه گلستان شهدا / نجف: آبا ۶۸۵۰ / شهرکرد: ۰۹۳۴۴۷۲۵۱۱۱ / اهواز: ۰۹۳۵۹۲۳۵۲۱۵ / یزد: ۰۹۳۵۰۳۴۴۷ / شیراز: ۰۹۱۳۸۱۸۷۳۰ / کهنوج: ۰۹۱۷۸۹۱۹۱۱ / اراک: ۰۹۱۸۸۸۸۱۴۲۴ / تبریز: ۰۲۱۵۵۳۱۳۲۳ / اهواز: ۰۶۱۱۹۲۳۳۱۵ / فسا: ۰۹۱۷۸۰۵۶۲۰ / گنوج: ۰۹۱۷۸۰۵۶۲۰ / کاشان: ۰۹۱۳۶۸۹۲۵۲۸ / استان سمنان: ۰۹۱۲۲۲۵۳۳ / تربت حیدریه: ۰۹۳۲۲۲۳۳۲۲ / لرستان: ۰۹۱۷۳۸۱۰۲۱۷ / اردبیل: ۰۹۱۲۱۵۵۲۰ / قائمشهر: ۰۹۱۱۹۳۳۶۶۰ / استان زنجان: ۰۹۱۷۵۲۷۳۳۳ / ملایر: ۰۹۱۸۸۵۲۳۶۳۳ / رفسنجان: ۰۹۱۳۹۹۳۵۵۶ / بندرعباس: ۰۹۱۳۷۲۹۴۷۵ / پابلسر: ۰۹۲۸۸۶۵۲۴۰۷ / کرمان: ۰۹۱۳۹۹۷۰۲۷۳ / اردکان: ۰۹۱۲۳۵۰۳۷۲ / فریدون: ۰۹۱۲۸۲۰۹۷ / زویل: ۰۹۱۶۸۳۳۰۹۷ / خمین: ۰۹۱۸۵۹۱۰۵۹ / نیشابور: ۰۹۱۷۵۶۵۴۷۶۶ / ایلام: ۰۹۱۸۳۰۵۷۲ / مشهد: ۰۵۱۱۲۲۲۲۲۲۲۲ / استان گلستان: ۰۹۱۱۷۲۵۰۹۰ / جیرفت: ۰۹۱۳۰۴۲۱۴ / بندرانزلی: ۰۹۱۱۳۳۳۳۳۳۳ / ارومیه: ۰۹۱۴۱۴۷۰۲۱۷ / قوچان: ۰۹۲۷۰۲۱۴۱۲ / سیرجان: ۰۹۱۳۳۳۳۳۰۳ / موسسه آفتاب پنهان قم: ۰۹۱۲۵۱۱۰۲۶

تقدیم به ساحت نورانی شیرو مرد کربلا، بزرگ‌ترین آموزگار ادب و ارادت به اهل بیت علیهم‌السلام، قم بنی هاشم ابا الفضل العباس علیه‌السلام

شه با وفا ایر - مل ای - صاحب - ل - ابا الفضل علیه‌السلام، معدن سخا ابا الفضل علیه‌السلام، نور هل آتی ابا الفضل علیه‌السلام

شیر سرخ عربستان و وزیر - خوبا - پسر مظهر یزدان، که بدی صاحب طبل و علم و بیرق و سیف و خشم و بارقم
و بارقم اندر لقب، او ماه بنی هاشم و عباس علمد و سپه دار و جهانگیر و جهانبخش و دگر تائب و سقا، شه با وفا...
دید کاندل حرم خسرو خویان، شده - ناله - جان و بر از شب ن طفلان همه شان سینه زنان نوحه کنان موی پریشان
دل بریان سوی عباس شتابان که عمو جان چه - بد - ره آبی برسانی به لب سوختگان... شه با وفا...

پس بیاویخت به دوش دگر خویش یکی مشک چ - سکی که بدی خشکتر از لعل لب ماه مدینه، گل گلزار سکینه
به فغان گفت که یا بنت اخا ناله مکن، ضجه مز ن زن - عمو - نو نمرده روح الحال کنم بهر تو من آب مهیا
پور حیدر چو یکی مرغ سبک روح مکان کرد بر عرشه زیر - ج - ام - گفت که احسن از آن مادر فرزانه بیاورد
چه تو شیر دل و ناموری را که دو زاتوش گذشتی ز سر و گوش فرس - حاو - دی همچون علی عالی اعلا پس به
تعجیل سوی شط فرات آمده مانند سکندر ز بی آب حیات آمده، آن شیر غضنه - نقاب - رد بر آن آب، که چون اشکم
ماهی بزدی موج بفرمود که ای آب عجب موج زنی، لیک نداری خیر از تشنجی عه - مت - مس به تکبیر بزد نعره،
همان شیر به جولان شد و در صحنه میدان شد و پاشید ز هم لشکر کفار، یکی گفت که ای - یم - گ - که این است،
ابو الغزه، تهمت، لقبش ماه بنی هاشم و باشد پسر حیدر صفدر، شده منسوب به - شه با وفا

غضب آلوده ز غیرت شد و عباس ز جا خواست بشد موی تنش راست به خود گفت که - بس، عجب آسوده
نشستی بنما آب مهیا، ای آب عجب می رود، اما خبرت نیست سکینه، گل گلزار مدینه، رخ ماهش بفسرده، ز عطش
غش بنموده، آخر ای آب تویی مهریه فاطمه اما پسرش شد ز تو محروم، همان سید مظلوم، الهی گل آلوده شوی تا به
ابد شوقی غم‌دیده از این غم شده دیوانه و شیدا... شه با وفا...

(شعری که مهدی خندان بارها خوانده بود و شهدا با این سبک سینه زده بودند. شعر از مرحوم شوقی)

سردار شهید حاج محمد ابراهیم همت:
به آیندگان بگویند چطور مهدی خندان،
آن شیر کوهستان
بر فراز قله‌های کانی مانگا،
مردانه جنگید تا به شهادت رسید.

...این مسؤولیت بزرگ، بر دوش شما است
که آنچه را شنیده‌اید، برای مردمی که تشنه دانستن این حقایق هستند،
بازگو کنید و در ناسخ برای نسل‌های آینده به یادگار بگذارید.

این مجموعه با خاطرات، مصاحبه، بیانات و دست‌نوشته‌های این عزیزان گردید:
برادران: سردار حسین الله کرم، سعید قاسمی، منصور نام‌آور، مهدی مرندی، و الله رب،
حسین خدابخش، مجتبی عسگری، محمدعلی کلهر، نصرت‌الله اکبری، فاضل ترب‌زبان، مهدی
کاظمی، صادق جدیدی، مهرداد چراغی، علی ترابی، احمد دشتی، محمد زارع

و حجج اسلام حسینی و پروازی

همچنین نوارهای مصاحبه‌ی شهیدان جزماني و بکشلو و خاطرات خواهران و برادران و
پدر و مادر گرامی شهید مهدی خندان و رزمندگان گردان هشت سپاه و
اهالی خوب شهرستان ریجاب و روستای سبو بزرگ لوسان مورد استفاده واقع شد.
همچنین از مستند شیرکوهستان و مطالب کتاب آن سه مرد در تدوین این مجموعه استفاده شد

فهرست

نام داستان	صفحه	نام داستان	صفحه
اولین آشنایی	۹	فکه	۱۰۰
مادر	۱۲	والفجر ۱	۱۰۳
زندگی مشترک	۱۴	حاج همت در خط	۱۰۶
فرزند محرم	۱۶	خمس	۱۰۸
استاد	۱۹	حضور دوباره	۱۱۰
کار و نصیب	۲۱	عروسی خوبان	۱۱۳
خاک طلا	۲۴	اولین دیدار	۱۱۶
روزی انقلاب	۲۶	ده برابر	۱۱۸
پیروزی	۲۹	شخصیت	۱۲۲
مطالعه	۳۲	مداح	۱۲۴
منافقین	۳۴	اشجع	۱۲۶
جهاد سازندگی	۳۸	وجعلنا...	۱۲۹
شروع تجاوز	۴۰	شهادت فرمانده	۱۳۳
نصر	۴۰	تیزبینی	۱۳۶
گردان هشتم	۴۱	خانه	۱۳۹
روزهای غم	۴۸	ایت	۱۴۱
پایه پای آفتاب	۵۰	سه روز دیگر	۱۴۵
نگهبانی	۵۳	روزها، آخر	۱۴۸
به سوی دشت ذهاب	۵۷	توسل	۱۵۰
این دل تنگم...	۵۹	عملیات نامی	۱۵۳
اسیر	۶۲	پرواز	۱۵۷
ریجاب	۶۴	شیر کوهستا	۱۶۲
فرمانده قلبها	۶۶	خبر شهادت	۱۶۴
اخراجی	۷۰	رجعت	۱۶۷
احمد	۷۲	پدر	۱۷۱
کار فرهنگی	۷۵	هدایت	۱۷۳
سر بریده	۷۸	شهیدان زنده اند	۱۷۵
اولین عملیات	۸۰	یا زینب (علیها السلام)	۱۷۸
دعای کمیل	۸۳	وصیت نامه	۱۸۰
جبهه‌ی جنوب	۸۶	خاطرات هویزه	۱۸۲
مجروح	۹۰	چرا؟!۱	۱۸۷
ویژگی‌ها	۹۲	در جبهه‌ها چه می‌گذرد؟	۱۹۰
شوخ طبعی	۹۵	ضمائم و تصاویر	۱۹۳
وداع با ریجاب	۹۷		

من، مهدی خندان،

در فرصت ۲۲ ساله‌ای که از خدا گرفتم، این گونه زندگی کردم:

۳۴۰ در ایل تابستان و در روز عاشورا، در روستای سبو بزرگ لواسان کوچک در شمال تهران متولد شدم. پدرم امام قلی از مردان زحمتکش روستا و مادرم معلم قرآن خانم‌های روستایی بود. ۱۳۴۴ اثر یک بیماری را از دست دادم. به طرز عجیبی بهبود یافتم. من سقای ایام محرم در روستا شدم. شب‌های تاسوعا نیز پدرم گوسفند آبی می‌شمارد.

۱۳۴۷ راهی دبستان شدم. معلم علی اخیایی مدیر و معلم من، مداح اهل بیت (علیهم‌السلام) و مربی قرآن و انسان وارسته‌ای بود. او در دست من و دوستانم تأثیر گذاشت.

۱۳۵۲ راهی مدرسه راهنمایی نارو، شدم. مدرسه برای کمک به خانواده در یک مکانیکی و... کار می‌کردم. از کتاب‌های غیر درسی نیز در این اوقات می‌خواندم.

۱۳۵۵ به رشته‌ی مکانیک علاقه داشتم اما در روستا امکان ادامه تحصیل نبود. به سختی در هنرستان صنعتی دکتر احمد ناصری در ازگل شمیران نام‌نویسی کردم.

۱۳۵۷ تظاهرات دانش‌آموزی به راه انداختم و مدرسه را تعطیل کردم. تهدید شدم. برخی معلم‌ها از روی دلسوزی می‌گفتند سرت را به باد می‌دهی.

۱۳۵۷ سحر ۱۲ بهمن از خانه رفتم و تا چند روز از من خبر نداشتند. کار انقلاب بودم. با پیروزی انقلاب به دنبال فعالیت‌های انقلابی در لواسان بودم.

۱۳۵۸ در ایام بهار به حزب جمهوری اسلامی پیوستم. آیت‌الله بهشتی الگو و راهنما بود. ۱۳۵۸ سال آخر دبیرستان بودم و هم‌زمان مشغول فعالیت سیاسی. با طرفداران گروه‌های مختلف

بحث می‌کردم. کتابخانه روستا را نیز همین سال راه‌اندازی کردم.

۱۳۵۹ در ایام بهار به جهاد سازندگی پیوستم. هم برای امتحانات نهایی درس می‌خواندم و هم در لوله‌کشی آب مناطق محروم لواسان شرکت کردم و هم با منافقین... و هم...

۱۳۵۹ دیپلم را گرفتم. در دوره آموزشی بسیج شرکت کردم تا به کردستان اعزام شوم اما نشد. با شروع جنگ و سپس با پایان دوره راهی جنوب شدم.

۱۳۵۹ دی ماه در عملیات نصر شرکت کردم. با حسین علم‌الهدی همراه بودم. بیشتر دوستانم شهید و اسیر شدند اما من توفیق نداشتم. به طرز معجزه‌آسایی نجات یافتم و برگشتم.

۱۳۵۹ در اسفند ماه به تهران آمدم و به عضویت سپاه درآمدم. راهی پادگان امام حسین (علیه السلام) برای دوره شانزدهم آموزش تکمیلی پاسداری شدم.

۱۳۶۰ در خرداد ماه پس از پایان آموزش به اطلاعات سپاه در پادگان ولی عصر پیوستم. اما دلم جای دیگری بود. دوست داشتم زودتر به جبهه برگردم.

۱۳۶۰ از خرداد همزمان با کار در سپاه، محافظت از منزل امام را برعهده داشتم. یک شب حضرت امام از منزل بیرون آمدند و به جای من نگهبانی دادند و...

۱۳۶۰ در شهریور ماه اجازه گرفته و به جبهه برگشتم. همراه با رزمندگان گردان هشتم سپاه به سرپا هاب فیتیم. در عملیات بازی دراز حضور داشتم و برای اولین بار نوحه؛ این دل تنگ را برای منده گ فاتح بازی دراز خواندم. هنوز چند روزی از حضورم نگذشته بود که به سراغم آمدند.

۱۳۶۰ محسن حاجی بابا فرمانده منطقه بود. ایشان فرماندهی سپاه منطقه ریجاب و دالاهو را در شمال منطقه داشت. بابا به من واگذار کرد. روی مردم منطقه کار اعتمادسازی را آغاز کردم. از کردهای قله انار ریجاب گان های رزمی تشکیل دادم. همه این ها عنایت خدا بود.

۱۳۶۰ در آذر ماه باراناریو منطقه تمام شد و عملیات امیرالمؤمنین (علیه السلام) با رمز زیارت نجف در منطقه ای ما آغاز گرد. فرماندهی قسمتی از عملیات برعهده من بود. نیروهای عشایر کرد بسیار خوب عمل کردند. در این عملیات مفت وزه، پانصد نفر از نیروهای دشمن کشته شدند.

۱۳۶۱ تیرماه بود که قرار شد همراه شوای محمد، سول الله (علیه السلام) راهی لبنان و سوریه شوم. اما امام فرمود: راه قدس از کربلا می گذرد. من و او به جبهه ریجاب برگشتم.

۱۳۶۱ در آذرماه به درخواست رسمی حاج محبت راهی اشکر حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) شدم. جانشینی گردان مقدار را برعهده داشتم. در والفجر مقداماتی والفجر ۱ و والفجر ۳ نیز حضور داشتم. ۱۳۶۲ در تیرماه برای تکمیل دین خودم ازدواج کردم. ماه به ماه گفتم که ازدواج من شش ماه بیشتر دوام نخواهد داشت! صیغه عقد ما را نیز امام جاری کردند. (شش ماه بعد شهید شدم)

۱۳۶۲ در تیرماه دوباره به جبهه برگشتم. به دستور حاج محمدتپ عمار شدم. در تمام این سال ها از مطالعه آثار بزرگان به خصوص شهید مطهری غافل نبودم. با منازین بحث می کردم. ۱۳۶۲ در آبان ماه با تمام قوا وارد عملیات والفجر ۴ در کانی مانگا شدیم. حاجی بود، فرمانده تپ شهید شد. من با سمت فرماندهی تپ عمار بر روی ارتفاع ۱۹۰۴ وارد عمل شدم.

۱۳۶۲ روز ۲۸ آبان، زمان دیدار بود. ایام اربعین حسینی. از سه روز قبل به دوستانم گفتم که چه ساعتی و چگونه شهید می شوم با نیروها تا بالای ارتفاع رفتیم. با چند نفر از نیروها رفتم که نوک قله را گرفته و آتش پدافند را خاموش کنیم. اما...

۱۳۷۲ بعد از گذشت ده سال، در ایام اربعین پیکر من که بر روی سیم های خاردار حلقوی قرار داشت را به پایین منتقل کردند. در روزهای پایانی ماه صفر تشییع باشکوهی انجام شد.

بقایای پیکر من را در کنار دوستانم در روستای خودمان به امانت نهادند. تا روزی که با ظهور خورشید عدالت، همراه با امام و شهدا به یاری مولای مظلوم شیعه بشتابیم. ان شاء الله